

بررسی روایت نزول قرآن بر مبنای «ایک اعنی و اسمعی یا جارة»

به عنوان قاعده‌ای در تفسیر آیات عتاب به پیامبر اکرم ﷺ

محمد علی مهدوی راد*

امیر احمد نژاد**

چکیده

بنا بر روایتی در کتاب الکافی، قرآن بر سبیل قاعده تفسیری «ایک اعنی و اسمعی یا جارة» نازل شده است. طبق این روایت - که متن آن از یک ضرب المثل عربی گرفته شده - مخاطب واقعی قرآن غیر از مخاطب ظاهری آن است. تعداد زیادی از مفسران فریقین، این قاعده را تنها در آیات خطاب به پیامبر جاری می‌دانند و البته این آیات را خلاف شأن ایشان تشخیص می‌دهند. روایاتی نیز در تعدادی از منابع روایی شیعه وجود دارد که همه آیات «عتاب» را از باب «ایک اعنی» معرفی می‌کند. بررسی سندی این روایت‌ها به روشنی نشان می‌دهد که اسناد مخدوشی دارند و از نظر متنی نیز با مشکلاتی مواجه هستند. به نظر می‌رسد گرچه خطاب، به روش کنایی، در مواردی که قرینه قطعی بر آن وجود داشته باشد، عقلایی است؛ اما اگر بخواهیم این دسته احادیث را مبنای فهم کلیه آیاتی قرار دهیم - که به گمان مفسر خلاف شؤون پیامبر است - با مشکل مواجه خواهیم شد.

کلیدواژه‌ها: عصمت پیامبر ﷺ، آیات عتاب، ایک اعنی، کنایات قرآن.

درآمد

محققانی که با تفاسیر شیعی سروکار دارند، در مراجعات خود به این کتاب‌ها، بارها با ضرب المثل «ایک اعنی و اسمعی یا جارة» برخورد کرده‌اند. این ضرب المثل تقریباً در تمام

* عضو هیئت علمی دانشگاه تهران.

** دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث مرکز تربیت مدرس دانشگاه قم.

موارد مکرراستعمال، زمانی مبنای تفسیر قرار می‌گیرد که ظاهراً، با یکی از شوونی که مفسر برای پیامبر قایل است، منافات داشته باشد. این منافات‌ها اغلب در آیات عتاب به پیامبر ﷺ دیده می‌شود. آیات عتاب آیتی است که پیامبر را به خاطر عملی که از ایشان سر زده یا احتمال دارد که سر بزند و یا تنها اندیشه آن از ذهن ایشان گذشته، مورد نکوهش قرار می‌دهد؛ به عنوان مثال، صاحب تفسیر مجمع البیان در تفسیر آیات: «وَمَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيْرًا لِلْكَافِرِينَ * وَلَا يَصُدُّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أَنْزَلْتُ إِلَيْكَ وَإِلَىٰ رَبِّكَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ * وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»^۱ و تو امیدوار نبودی که بر تو کتاب القا شود، بلکه این رحمتی از پروردگارت بود. پس تو هرگز پشتیبان کافران مباش. و البته نباید تو را از آیات خدا بعد از آن که بر تو نازل شده است، باز دارند، و به سوی پروردگارت دعوت کن، و زنه از مشرکان مباش. و با خدا معبودی دیگر مخوان. خدایی جز او نیست. جز ذات او همه چیز نابودشونده است. فرمان از آن اوست. و به سوی او بازگردانیده می‌شوید» که ظاهراً با مقام پیامبر اکرم ﷺ منافات دارد، این طور می‌گوید:

این آیات اگرچه خطاب به پیامبرند، اما مخاطب حقیقی، کسانی غیر از ایشان هستند. از ابن عباس روایت شده که می‌گفت همه قرآن از باب «ایاک اعنی و اسمعی یا جارة» است.^۲

استناد طبرسی در استفاده از این قاعده، به اظهار نظر ابن عباس است، اما اغلب مفسران امامی در مواجهه با این دسته آیات، روایات امام صادق علیه السلام و امام رضا علیه السلام را مبنا قرار می‌دهند. طبق بعضی از این روایات، همه آیات عتاب به پیامبر ﷺ از باب «ایاک اعنی» نازل شده، یعنی مخاطب واقعی آیات، فرد یا گروهی غیر از حضرت ایشان است. سؤال محوری این مقاله این است که آیا این دسته از روایات منسوب به اهل بیت علیهم السلام، از نظر سند و دلالت در درجه‌ای هستند که مفسر را به خوانش غیر ظاهری کل آیات عتاب، مجاب کنند؟ یا این که حتی بعد از اثبات صحت انتساب، تنها اشاره‌ای دارند به این قاعده بلاغی مشهور که گاهی ممکن است مخاطب کلام، کسی غیر از مخاطب ظاهری جمله باشد؟ آیا اگر راه دیگری برای رفع منافات ظاهری آیات عتاب یا شبه عتاب با مقام پیامبر ﷺ، با حفظ پایبندی و وفاداری به ظاهراً، بیابیم می‌توانیم از این قاعده

۱. سوره قصص، آیه ۸۶-۸۸.

۲. مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۲۱.

اعراض کنیم؟

پیشینه قاعده

عبارت «ایک اعنی واسمعی یا جازة» در اصل ضرب المثلی قدیمی است که از دوره جاهلیت در میان اعراب شبه جزیره رایج بوده است. این عبارت، در اصل، مصرعی از یک چارپاره است که با ساخت های مختلفی روایت شده و داستان هایی نیز درباره چگونگی شکل گیری آن نقل شده است.^۳ ابو عبید قاسم بن سلام، این ضرب المثل را از باب تعریض می داند؛ به این معنا که «گوینده، مطلبی را بیان می کند، اما منظور واقعی اش چیز دیگری است».^۴ سایر سخن سنجان عرب نیز دیدگاه مشابهی دارند، از جمله صاحب عقد الفرید که این ضرب المثل را در دسته «تعریض بالکنایه» قرار داده است.^۵ محتوای این ضرب المثل در زبان فارسی نیز با عباراتی نظیر «به در می گویم تا دیوار بشنود» کاربرد دارد. از این رو، این اصطلاح، در واقع، عبارت دیگری برای نوعی از کنایه یا تعریض است که در حالت خطاب و درباره انسان به کار رود. این اصطلاح هنگامی اهمیت ویژه یافت که از طریق برخی روایات درباره قرآن مورد استفاده قرار گرفت و پس از آن وارد تفاسیر روایی و سپس همه گونه های تفسیری شد.^۶ به این ترتیب، این قاعده در کتاب های کلامی، جا باز کرد آنجا که از عصمت انبیاء علیهم السلام بحث می کنند و به توجیه آیاتی می پردازند که به نوعی مخالف عصمت به طور عام و به خصوص عصمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است.^۷

کاربرد قاعده در تفاسیر

پیش تر اشاره کردیم که این قاعده بارها در تفاسیر مختلف به کار گرفته شده است؛ یا به شکل مستقیم، با ذکر عنوان «ایک اعنی» و یا بدون آن و گاهی فقط به عنوان قاعده ای ادبی و گاه مستند به روایات. در صورت نام بردن از عنوان نیز گاه این قاعده به روایات مستند شده و گاه فقط به عنوان قاعده ای ادبی مد نظر مفسر قرار گرفته است. آنچه در پی می آید، اشاره ای مختصر به برخی از موارد این کاربردها به تفکیک در تفاسیر شیعه و

۳. الکشاف، ج ۱، ص ۸۵؛ جمهرة الامثال، ج ۱، ص ۹.

۴. الامثال، ج ۱، ص ۸.

۵. عقد الفرید، ج ۱، ص ۲۸۲.

۶. رک: ادامه مقاله.

۷. به عنوان نمونه رک: تنزیه الانبیاء، ج ۳، ص ۳۹۹؛ الاربعین فی اصول الدین، ج ۲، ص ۱۶۲ و، ص ۱۶۹؛ عصمة الانبیاء، ص ۱۴۱

و ۲۱ و...؛ بحار الانوار، ج ۱۷ ص ۳۷ و ۴۷ و ۷۱؛ دلائل الصدق، ج ۴، ص ۹۶.

سنی است.

تفاسیر شیعه

مفسران شیعی در اولین تفاسیر خود، برای این قاعده اهمیت قایل شده‌اند و با همین عنوان «ایاک اعنی» از آن استفاده کرده‌اند. این اهمیت تا به آنجاست که مفسرانی نظیر علی ابن ابراهیم قمی^۸ و سید هاشم بحرانی^۹ در مقدمه تفسیر خود بابی تحت همین عنوان گشوده‌اند و این قاعده را جزء اصول تفسیری خود معرفی کرده‌اند. البته این استفاده، بیشتر محدود به آیات عتاب بوده است. علی ابن ابراهیم بارها از این اصطلاح در تفسیر آیات استفاده کرده و هربار آن را به روایت امام صادق علیه السلام^{۱۰} مستند می‌کند^{۱۱}. پس از او تقریباً تمامی مفسران شیعه، از این قاعده با ذکر عنوان «ایاک اعنی» سود جست‌ه‌اند و اغلب به منشأ روایی آن نیز اشاره کرده‌اند.^{۱۲} تفاسیر صرفاً روایی نیز دیدگاه‌های علی ابن ابراهیم را ذیل آیات نقل کرده و این قاعده را از زبان او یادآور شده‌اند.^{۱۳}

تفاسیر اهل سنت

مفسران اهل سنت نیز به قاعده ایاک اعنی به چشم راهکاری برای تفسیر مناسب آیات عتاب به پیامبر نگریسته‌اند. تفسیر طبری - که طایفه دار تفاسیر اجتهادی محسوب می‌شود - از نخستین متونی است که در تفسیر بعضی از آیات، از این قاعده سود برده؛ هر چند از آن به عنوان یک قاعده مشخص و مدون نام نبرده است. او در تفسیر «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُتَمَتِّرِينَ»^{۱۴} حق از جانب پروردگار توست. پس مبادا از تردید کنندگان باشی»، می‌گوید: اگر کسی پرسید که مگر پیامبر صلی الله علیه و آله شک داشت که حق از جانب پروردگار است، یا نمی‌دانست که قبله به عنوان محلی که خداوند به سمت آن توجه داده، حقی از

۸. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۶-۱۷.

۹. البرهان فی تفسیر القرآن، مقدمه، ص ۵۹.

۱۰. رک: ادامه مقاله.

۱۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۶؛ ج ۲، ص ۱۸، ۱۴۸، ۱۷۲، ۲۵۱ و ۳۷۳.

۱۲. رک: التبیان، ج ۱، ص ۲۸؛ الصافی، ج ۱، ص ۱۸۵؛ ج ۲، ص ۱۵۰؛ ج ۳، ص ۲۰۹ و...؛ تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة،

ج ۱، ص ۱۴۱؛ ج ۲، ص ۱۵۰؛ ج ۳، ص ۹۶ و...؛ المیزان، ج ۷، ص ۱۴۱؛ ج ۹، ص ۲۸۹؛ ج ۱۷، ص ۲۴۷ و...؛ تفسیر شریف لاهیجی،

ج ۱، ص ۱۰۸؛ ج ۲، ص ۱۵۰؛ ج ۳، ص ۱۷۷ و...؛ من وحی القرآن، ج ۱، ص ۱۶۷؛ ج ۲، ص ۶۵؛ تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۳۸۳؛

ج ۹، ص ۵۷؛ ج ۱۲، ص ۳۹۰ و...؛ تفسیر فرقان، ج ۲، ص ۹۴؛ ج ۵، ص ۱۶۷؛ ج ۷، ص ۳۷۹ و...

۱۳. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۸۴ و ۵۰، ج ۲، ص ۷۸۸ و...؛ نورالقلین، ج ۱، ص ۱۶۸؛ ج ۲، ص ۲۲۴ و ۱۹۷ و...

۱۴. سوره بقره، آیه ۱۴۷.

جانب اوست و شک در آن خطاست، جواب این است که عرب زبانان گاه، جمله‌ای را در حالت امر یا نهی بیان می‌کنند، اما مقصودی غیر از این دو مفهوم دارند. در آیه «یا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ» و عبارات پس از آن: «وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا»، هم از این شیوه استفاده شده است. امر و نهی موجود در آیه، ظاهراً خطاب به شخص پیامبر و حقیقتاً به اصحاب مؤمن ایشان آمده است.^{۱۵}

پس از طبری اغلب مفسران سنی به این قاعده توجه نشان داده‌اند و از آن به همین شیوه، یعنی بدون اشاره به عنوان استفاده کرده‌اند.^{۱۶} با این وجود بسیاری از مفسران اهل سنت، به خصوص متأخرین، بارها از این قاعده با تأکید بر عنوان ایک اعنی استفاده کرده‌اند.^{۱۷} در میان این مفسران از صاحبان دو تفسیر المنار و التحریر و التنویر نام می‌بریم. نقل قول‌های رشید رضا نشان می‌دهد که استادش محمد عبده، اعتقاد راسخی به این قاعده داشته و در تفسیر تمامی آیات عتاب، از آن استفاده کرده است؛ البته به تدریج و با پررنگ‌تر شدن حضور رشید رضا، استفاده از این قاعده کمرنگ‌تر می‌شود، اما پایان نمی‌یابد. ابن عاشور نیز به خاطر «دیدگاه محکم خود در باب عصمت انبیاء»، از این قاعده برای گشودن گره‌های قرآنی در باره عصمت، فراوان سود برده است.

بررسی اسناد روایی قاعده

گفتیم که قاعده ایک اعنی واسمعی یا جارة، را می‌توان از اقسام کنایه یا تعریض محسوب کرد. قرآن کریم نیز بنا بر تصریح آیات، کتابی است که طبق قواعد زبانی متداول میان همه انسان‌ها به طور عام و عرب زبانان به طور خاص، نازل شده است. در نتیجه، این قاعده نیز همانند سایر قواعد پذیرفته شده زبانی نیازمند تأیید ویژه‌ای از جانب شارع نیست و اگر بتوان با اقامه دلیل، چند نمونه از مصادیق این قاعده را در کتاب الهی یافت، حمل آیه بر آن منعی ندارد. بخش عمده بحث مربوط به حوزه‌ای است که دلایل نقلی یا عقلی، فراتر از قواعد زبانی، بر لزوم تطبیق بخشی از آیات بر این قاعده دلالت کند. در این

۱۵. جامع البیان، ج ۲، ص ۱۷.

۱۶. برای نمونه، رک: لطایف الاشارات، ج ۱، ص ۱۳۵؛ معالم التنزیل، ج ۱، ص ۱۶۱؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۲۸۱؛ بحر العلوم، ج ۱، ص ۱۰۱؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۱۶۲؛ فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۱۳۶؛ التحریر و التنویر، ج ۲، ص ۴۱.

۱۷. البحر المحیط، ج ۱۰، ص ۲۸۶ و ۴۷۲؛ ج ۱۱، ص ۲۳۷؛ روح المعانی، ج ۸، ص ۳۵؛ ج ۱۰، ص ۳۳۵؛ ج ۱۲، ص ۳۷۶؛ التحریر و التنویر، ج ۶، ص ۲۱۲؛ ج ۷، ص ۱۴ و ۶۴؛ ج ۱۵، ص ۳۰؛ التفسیر المنیر، ج ۱۰، ص ۲۱۹؛ ج ۱۱، ص ۲۶۲؛ ج ۱۳، ص ۲۷۳؛ المنار، ج ۱، ص ۳۴۲؛ ج ۲، ص ۱۵؛ ج ۷، ص ۴۲۳.

صورت، باید دلیل عقل یا درستی نقل را با دقت مورد توجه قرار دهیم و در صورت کفایت دلایل، اعمال قاعده را در موارد معین، بدون وجود جایگزین، بپذیریم. در غیر این صورت، لازم است درباره موضوع به دلایل زبانشناختی، اکتفا کنیم و اگر روابط الفاظ به لحاظ بلاغی نیز اقتضا کرد، با وجود همه قراین لفظی، برخلاف ظاهر، مخاطب آیه را شخص یا اشخاص دیگری در نظر بگیریم.

در ادامه، منابع اولیه و قابل اتکای روایت و نیز اسناد و دلالت هر یک مورد بررسی قرار گرفته است.

دورویات الکافی

مهم ترین مستندات این قاعده، دوروایتی است که به صورت متوالی در کتاب *الکافی* آمده است. اگرچه این روایات پیش از *الکافی*، در تفسیر *علی ابن ابراهیم*، تفسیر *العیاشی*، و دو کتاب شیخ صدوق نیز طرح شده، اما به دلیل اهمیت *الکافی*، این دوروایت مهم تر از زیابی می شوند.

متن روایت اول - که در کتاب *فضل القرآن الکافی* آمده - به این شرح است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: نَزَلَ الْقُرْآنُ بِإِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمِعِي يَا جَارَةَ.

روایت اول، تصریح می کند که نزول قرآن به طور عام، بر مبنای قاعده ایاک اعنی است. به طور طبیعی این دیدگاه، در حوزه پرسش محوری مقاله قرار نمی گیرد؛ زیرا می توان مفهوم روایت را ناظر بر فرازمانی بودن متن قرآن کریم دانست؛ به این معنی که تمامی حوادث، خطاب ها، شأن نزول ها، قصه ها، بیم ها و امیدها و آموزه های موجود در متن این کتاب، کاملاً تعمیم پذیر است و به زمان نزول اختصاص ندارد. در حقیقت، مخاطب قرآن هر کسی است که در هر زمان و مکانی به مطالعه آیات آن می نشیند. این تعبیر در خود قرآن نیز موجود است و روایات هم بر آن تأکید دارند. به طور کلی می توان این مطلب را اجماعی میان مسلمانان به حساب آورد؛ حتی گروه انگشت شماری هم که احکام آیات را تنها در خصوص سبب نزول معتبر می شمارند، با راهکارهای دیگری راه را بر جاودانه بودن متن قرآن گشوده اند و این نزاع را به نزاعی لفظی تنزل داده اند.^{۱۸}

از آنجا که این روایت بر مطلب واضحی (جهان شمولی و زمان شمولی قرآن

۱۸. الاتفاق فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۸۹-۹۰.

کریم) دلالت می‌کند و محل بحث نیست، نیازی به بررسی سندی آن در این مقاله وجود ندارد؛ هر چند مرحوم مجلسی در شرح خود بر الکافی این روایت را مجهول ارزیابی کرده است.^{۱۹}

حدیث دوم، بدون فاصله، به دنبال حدیث پیشین قرار گرفته و حتی ممکن است در نگاه اول، این تلقی را ایجاد کند که هر دو سند واحدی دارند و در عالم خارج هم در یک زمان و یک مکان ایراد شده‌اند. متن حدیث از این قرار است:

و فِي رَوَايَةٍ أُخْرِي، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَعْنَاهُ مَا عَاتَبَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - بِهٖ عَلِيٌّ عليه السلام فَهُوَ يَعْنِي بِهٖ مَا قَدْ مَضَى فِي الْقُرْآنِ مِثْلُ قَوْلِهِ وَلَوْلَا أَنْ تَبَتَّنَا لَقَدْ كِدْتُمْ تَزْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا عَنِّي بِذَلِكَ غَيْرُهُ.^{۲۰}

روایت در مقام تبیین حدیث پیشین ایراد شده است؛ به این صورت که نخست، تلقی عمومیت روایت اول رفع شده و ایاک اعنی بودن قرآن در آیات عتاب منحصر گردیده و دوم، مصادیقی از آیات عتاب در متن روایت ارائه شده است.

اهمیت این روایت نیز در همین نکته نهفته است؛ یعنی در صورت پذیرش این حدیث، روایت اول نیز تخصیص می‌خورد و به موضوع آیات عتاب محدود می‌شود. از طرف دیگر، مفسرانی را که معتقد به حجیت قول اهل بیت علیهم السلام هستند، ملزم به تعمیم این قاعده بر همه آیات عتاب، به خصوص آیات مورد اشاره روایت می‌کند. باید دید که آیا این روایت قابل پذیرش هست یا خیر؟

از نظر عبارات و ترکیبات با متن آشفته و بی‌انسجامی روبه‌رو هستیم؛ جملاتی از قبیل «معناه»، «یعنی به» و «عنی بذلک» دارای معانی مشابهی هستند و با توجه به ضمایر غایب به کار رفته در آنها این ابهام را ایجاد می‌کنند که آیا امام علیه السلام در مقام شرح حدیث خویش برآمده‌اند، یا این که راوی حدیث یا حتی شاید خود مؤلف تلاش داشته با تکیه بر روایت دیگری تخصیص خوردن روایت اول را یادآور شود؟

یک امکان در خوانش متن این است که از ابتدای عبارت «یعنی» تا پایان «قلیلاً» را جمله‌ای معترضه بدانیم که توسط راوی یا خود کلینی جهت توضیح بیشتر، به روایت اضافه شده است. مجلسی در شرح کوتاه خود بر این حدیث، ضمن اشاره به این امکان، احتمال دیگری را مطرح می‌کند و آن را «اظهر» می‌شمارد؛ به این ترتیب که کل عبارت از

۱۹. مرآة العقول، ج ۱۲، ص ۵۲۰.

۲۰. اصول الکافی، ج ۲، ص ۶۳۲.

«فهو» تا پایان حدیث را توضیح راوی یا مصنف تلقی کنیم.^{۲۱} در این صورت، روایت فاقد نمونه^{۲۲} می‌شود؛ یعنی باید متن روایت را این گونه در نظر گرفت: «وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَعْنَاهُ مَا عَاتَبَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - بِهٖ عَلَى نَبِيِّهِ ﷺ» و باقی آن را توضیح راوی یا مؤلف به شمار آورد.

این ابهام در متن با مراجعه به تفسیر العیاشی بیشتر هم می‌شود. عیاشی در تفسیر خود این دو روایت را به همین ترتیب نقل کرده است؛ با این تفاوت که در روایت اول، یکی از روایان روایت (ابن ابی عمیر) نام برده شده، و در روایت دوم، اختلاف اندکی در متن با روایت الکافی دارد.

متن دو روایت عیاشی به این شرح است:

عن عبد الله بن بكير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: نزل القرآن بإياك أعني و اسمعي يا جارة.

عن ابن أبي عمير، عن حدثه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ما عاتب الله نبيه فهو يعني به من قد مضى في القرآن مثل قوله «وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَئْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا» عني بذلك غيره.^{۲۳}

اختلاف اصلی دو منبع در نقل حدیث دوم - همانگونه که در نقل عبارات نشان داده شده - استفاده از موصول «من» به جای «ما» در نقل عیاشی است. این اختلاف در نسخه‌های قدیمی‌تر این دو کتاب نیز موجود بوده است. این مطلب از آنجا روشن می‌شود که صاحب تفسیر البرهان هم، هنگام نقل هر دو روایت از این دو منبع، این اختلافات را به همین صورت نقل کرده است.^{۲۴}

روایت عیاشی از نظر متن در افاده معنای خود با مشکلاتی که روایت الکافی با آن مواجه است، رودررو نیست و می‌توان با حفظ ظاهر نقل و نسبت تمامی عبارات به امام علیه السلام معنای روشنی برای آن در نظر گرفت. در این روایت منعی برای فاعل بودن «خدا» برای فعل «یعنی» یا «عنی» وجود ندارد؛ اما از نظر بلاغی عبارت «من قد مضى في القرآن» عبارت بلیغی به نظر نمی‌رسد و اصولاً در خطاب کنایی ذکر مخاطب اصلی در کلام ضروری نیست و تنها روشن بودن آن برای مخاطب کفایت می‌کند.

۲۱. مرآة العقول، ج ۱۲، ص ۵۲۱.

۲۲. سوره اسراء، آیه ۷۴.

۲۳. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۰.

۲۴. البرهان فی تفسیر القرآن، مقدمه، ص ۵۹.

بنا بر آنچه گذشت، اولاً می‌توان اطمینان یافت که دو منبع روایات یکسانی را نقل کرده‌اند؛ هر چند در نوع نقل سند بخش‌هایی از اسناد در *العیاشی* یا *الکافی* حذف شده است. و دوم، به نظر می‌رسد روایت عیاشی برای رسیدن به معنای محصل و قابل قبولی کمی دستکاری شده، و احتمال صحیح‌تر بودن متن *الکافی* و توضیحات راوی یا مؤلف در خلال آن به حقیقت نزدیک‌تر باشد؛ هر چند غیرمسند بودن دوروایت، برخلاف دوروایت نخست، سبب می‌شود که در پذیرش آن توقف کنیم.

آنچه باعث تضعیف بیشتر روایت دوم می‌شود، نوع مواجهه دانشمندان شیعی، به خصوص صاحبان تفاسیر روایی با این روایات است. دنبال کردن روش این تفاسیر نشان می‌دهد که مؤلفان آنها، خود را ملزم به اجرای این قاعده در همه آیات عتاب ندیده‌اند؛ حتی در برخورد با آیاتی که در این روایت و روایت *العیون*^{۲۵} به صراحت، به آنها اشاره شده است، لزوماً از این قاعده استفاده نکرده‌اند، بلکه کاملاً بالعکس، به نقل روایاتی پرداخته‌اند که شخص پیامبر را مقصود و مخاطب این آیات می‌داند. این در حالی است که متن روایت در صدد است که یک حکم کلی برای تمامی آیات عتاب صادر کند و اگر پذیرفته شود، گریزی نمی‌ماند جز به کار بستن قاعده برای کل این نوع آیات؛ به عنوان نمونه، آیه ۷۴ سوره اسراء جزء آیاتی است که در متن روایت به آن تصریح شده است، اما عیاشی ذیل این آیه به هیچ وجه به متن روایت و شکل کنایی خطاب، اشاره نمی‌کند؛ بلکه در مقابل به نقل این روایت می‌پردازد:

از ابی یعقوب چنین نقل شده است: هنگامی که از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً؛ و اگر تو را استوار نمی‌داشتیم، قطعاً نزدیک بود کمی به سوی آنان متمایل شوی». سؤال کردم، چنین فرمودند: روز فتح مکه رسول خدا صلی الله علیه و آله بت‌هایی را از مسجد خارج کرد، از جمله بتی برکوه مروه. مردان قریش از ایشان خواستند که آن بت را به حال خود بگذارد. حیا بر پیامبر غالب شد و تصمیم گرفت خواست ایشان را عمل کند، اما نهایتاً از تصمیم خود بازگشت و فرمان شکستن بت را صادر فرمود و این آیه در پی آن نازل شد.^{۲۶}

جالب این که حتی علی ابن ابراهیم نیز در ذیل این آیه، قاعده «ایاک اعنی» یا معادل آن را به کار نبرده است.^{۲۷} سایر مفسران روایی هم یا مانند قمی و عیاشی، متوجه تناقض

۲۵. *عیون اخبار الرضا* علیه السلام، ج ۱، ص ۱۹۱-۲۰۵.

۲۶. *تفسیر العیاشی*، ج ۲، ص ۳۰۶.

۲۷. *تفسیر القمی*، ج ۲، ص ۲۴.

موجود بوده‌اند و از نقل قاعده خودداری کرده‌اند^{۲۸} و یا بدون توجه به تعارض، به نقل هردو دسته روایت پرداخته‌اند.^{۲۹} ذکر این نکته بجاست که در میان تفاسیر روایی شیعه، فرات کوفی عبارت ایاک اعنی را نقل نکرده و در آیات موسوم به عتاب نیز حساسیتی از خود نشان نداده است. این بی تفاوتی، نشان دهنده نبود روایات تأویلی از جانب اهل بیت علیهم‌السلام در ذیل این آیات است. سایر تفاسیر نیز درباره این آیات، به تبع تفسیر قمی، تنها به نقل روایت ایاک اعنی یا حداکثر روایت *العیون* بسنده کرده‌اند و درباره لزوم تأویل این آیات، مطلب دیگری از قول ائمه علیهم‌السلام نیاورده‌اند. این مسأله با توجه به کثرت آیات عتاب، به عنوان گزینه‌ای بر ضعف روایت دوم *الکافی* و روایت *عیون اخبار الرضا* علیه‌السلام به حساب می‌آید.

تفسیر علی ابن ابراهیم

علی ابن ابراهیم نیز که از مشایخ کلینی است - به حدیث امام صادق علیه‌السلام درباره نزول قرآن به «ایاک اعنی و اسمعی یا جارة» اشاره کرده است. نقل وی فاقد سند است و با روایت *الکافی* اندکی اختلاف تعبیر دارد؛ اما از نظر معنایی تنها روایت اول *الکافی* (عمومیت قاعده در همه آیات قرآن) را شامل می‌شود. تعبیر یکسان او در ذیل آیات عتاب چنین است:

المخاطبة للنبي صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم والمعني للناس، وهو ما قال الصادق علیه‌السلام: إن الله بعث نبیة یایاک أعنی و اسمعی یا جارة.^{۳۰}

روایت علی ابن ابراهیم به نوعی از روایت نخست *الکافی* هم عمومیت بیشتری دارد و احادیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را نیز شامل می‌شود. در تفسیر *القمی* از روایت دوم (اختصاص قاعده به آیات عتاب) سخنی به میان نمی‌آید و همان طور که پیش‌تر گفتیم، این سکوت در مورد آیه ۷۴ سوره اسراء هم - که در متن روایت دوم *الکافی* مورد اشاره قرار گرفته - رخ داده و نشان می‌دهد که روایت، نزد او معتبر و مقبول نیست.

اما اگر این مفسر به این روایت اعتقاد نداشته، چرا تنها در ذیل آیات عتاب از این قاعده بهره گرفته است؟^{۳۱} آیا این نحوه استعمال کاشف از مقبولیت روایت دوم نزد مفسر نیست؟ در پاسخ می‌توان گفت که وی، تطبیق در برخی از آیات عتاب را حاصل اندیشه و ذوق تفسیری خود در برداشت از قاعده به حساب آورده است. این نکته از ظاهر کلام او کاملاً

۲۸. الصافی، ج ۳، ص ۲۰۸.

۲۹. نورالقلین، ج ۳، ص ۱۹۷-۱۹۹؛ *الروان*، ج ۳، ص ۵۶۰-۵۶۲.

۳۰. تفسیر *القمی*، ج ۱، ص ۱۶؛ ج ۲، ص ۱۸، ۱۴۸، ۱۷۲، ۲۵۱ و ۳۷۳.

۳۱. سوره اسراء، آیه ۲۲؛ سوره قصص، آیه ۸۸؛ سوره احزاب، آیه ۱۵؛ سوره زمر، آیه ۶۵؛ سوره طلاق، آیه ۱.

پیدا است؛ به عنوان نمونه در مقدمه تفسیر خود، ضمن بیان اقسام آیات - که به نوعی معرفی بخشی از قواعد تفسیری او نیز هست - چنین می‌گوید:

... و اما دسته‌ای از آیات - که ظاهراً خطاب به پیامبر، اما در واقع، خطاب به امت ایشان است - مانند آیه «یا ایُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ»^{۳۲} و آیه «لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا»^{۳۳} امثال این آیات - که خداوند پیامبرش را مورد خطاب قرار داده، ولی امت را اراده کرده باشد - در قرآن فراوان آمده و این همان قول امام صادق علیه السلام است که فرمود: «خداوند پیامبرش را به ایک اعنی واسمعی یا جاره مبعوث کرده است»^{۳۴}.

او در تفسیر برخی دیگر از آیات عتاب هم با عباراتی کاملاً مشابه، مشکل تضاد ظاهری میان الفاظ آیات و شؤون پیامبر صلی الله علیه و آله را حل می‌کند.

بنا بر این، می‌توان نتیجه گرفت که صاحب تفسیر القمی، به وجود یا صحت روایت دومی که کلینی نقل کرده، اعتقادی نداشته است؛ چون در غیر این صورت، یا باید به آن استناد می‌کرد و یا حداقل در مورد آیاتی که در این دوروایت، به عنوان نمونه ذکر شده‌اند، این قاعده را به کار می‌گرفت.

الاعتقادات صدوق

شیخ صدوق در کتاب الاعتقادات خود، ضمن نقل نظریات شیعه در باره قرآن کریم، به قاعده «ایک اعنی» اشاره کرده و می‌گوید:

اعتقاد ما در باره هر آیه از قرآن که به لحاظ مضمون مانند این آیات: «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^{۳۵} و «لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ»^{۳۶} و «وَلَوْلَا أَنْ تَبْتَئْنَاكَ لَقَدْ كِدْتُمْ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا إِذْ أَلَذَّنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ»^{۳۷} باشد، این است که بر اساس ایک اعنی واسمعی یا جاره نازل شده است.^{۳۸}

آیاتی که ابن بابویه به آنها اشاره کرده است، نشان می‌دهد که او این اعتقاد را از مستقیماً

۳۲. سوره طلاق، آیه ۱.

۳۳. سوره اسراء، آیه ۳۹.

۳۴. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۶.

۳۵. سوره زمر، آیه ۶۵.

۳۶. سوره فتح، آیه ۲.

۳۷. سوره اسراء، آیه ۷۴.

۳۸. الاعتقادات، ص ۸۷.

از حدیثی منسوب به امام رضا علیه السلام - که خود، آن را در کتاب *عیون اخبار الرضا* علیه السلام نقل نموده - اقتباس کرده است. بنا بر این، با بررسی روایت *العیون* می توان نسبت به صحت این اعتقاد هم قضاوت کرد.

دو روایت عیون

شیخ صدوق علیه السلام در کتاب *العیون*، دو روایت نسبتاً مفصل را با مضامینی نزدیک به هم ذکر کرده است.^{۳۹} هر دوی این روایات شرح مناظره امام هشتم علیه السلام با شخصی به نام علی ابن محمد الجهم و پاسخ گفتن به سؤالات او در جلسه بحث مأمون عباسی است. روایت اول، به نقل از اباصلت هروری و روایت دوم، به نقل از خود علی ابن جهم است. در پایان هر دو روایت، علی ابن جهم از دیدگاه های پیشین خود، اظهار برائت می کند و ارادت خویش را به محضر امام علیه السلام اعلام می دارد. اما دو نقل تفاوت هایی هم دارند؛ گزارش دوم بسیار مفصل تر است و به آیات بیشتری درباره معصیت انبیا می پردازد. دو متن در توجیه آیه «فعضی آدم ربه فغوی» اختلاف مبنایی دارند؛ در روایت اول، موضوع معصیت آدم علیه السلام پذیرفته شده، اما با این استدلال که در بهشت رخ داده است، مورد توجیه قرار می گیرد. در روایت دوم، معصیت آدم، گناه صغیره محسوب می شود و ارتکاب آن، پیش از بعثت، منافاتی با عصمت پیامبران ندارد. این دیدگاه با نظر بسیاری از متکلمان امامیه در باب عصمت، سازگار نیست. بنا بر این، این روایت از جانب آنان نامقبول بوده است. نکته دیگری که روایت به آن می پردازد، ماجرای برخورد پیامبر با زینب^{۴۰} است که با بعضی روایات اهل بیت علیهم السلام و نیز دیدگاه پذیرفته شده اغلب متکلمان و مفسران امامی انطباق ندارد. طبق این روایت پیامبر، زینب را برهنه و در حال استحمام مشاهده کرده اند و «سبحان الله» گفته اند؛ اما این تسبیح به سبب حیرت پیامبر از زیبایی زینب نبوده، بلکه دلیل دیگری داشته است. در روایت اول اباصلت، این ماجرا را به شکل کاملاً تنزیهی به عبارت درآورده است. در نقل او، غیر از آیه سوره احزاب - که مربوط به ماجرای زینب است - آیه دیگری درباره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مورد بحث قرار نگرفته، اما در روایت دوم، با تفصیل بیشتری به آیات عتاب، پرداخته شده است.

در روایت دوم نقل شده است که امام، برای توجیه سه آیه: سوره توبه، آیه ۴۳؛ سوره زمر،

۳۹. *عیون اخبار الرضا* علیه السلام، ج ۱، ص ۱۹۱-۲۰۵.

۴۰. سوره احزاب، آیه ۳۷.

آیه ۶۵؛ سوره اسراء، آیه ۷۴ - که مضمون عتاب به پیامبر را در خود دارند - از ضرب المثل «ایک اعنی» استفاده کرده اند.

روایت اول، از نظر سند، مشکلی ندارد و راویان آن، همگی موثق هستند و از بزرگان امامیه به شمار می روند؛ جز قاسم بن محمد برمکی که مطلبی در شرح حال وی نیامده است. اما روایت دوم، در مهم ترین حلقه خود، توسط علی ابن جهمی روایت شده که همه منابع، به ناصبی بودن او و عداوتش با اهل بیت علیهم السلام اذعان کرده اند؛ حتی خود شیخ صدوق نیز از این که چنین شخصی این حدیث را روایت کرده، اظهار تعجب می کند. در باره سایر راویان نیز جز حمدان بن سلیمان - که ثقة است - دوراوی دیگر مجهول و ضعیف ارزیابی شده اند.^{۴۱} نکته جالب، پیوندی است که میان نام علی ابن جهم با آیات عتاب برقرار شده است. در تفاسیر شیعی ذیل آیات عتاب، از نام علی بن جهم به واسطه روایت *العیون* یاد می شود. در تفاسیر سنی، به خصوص ذیل آیه ۴۳ سوره توبه، غالباً از این شخصیت، به خاطر شعری که خطاب به هارون عباسی سروده ذکری به میان می آید. او در مطلع شعر خود، عبارت «عفا الله عنک» را به کار برده است. تعدادی از مفسران اهل سنت این جمله را شاهی می دانند که اگر خطاب به کسی گفته شود، ملازمه ای با صدور گناه از جانب او ندارد؛ که اگر چنین بود، ابن جهم هارون را در مقام مدح با این عبارت مخاطب قرار نمی داد. آنها با کمک این عبارت، پیامبر صلی الله علیه و آله را که در این آیه با همین لفظ^{۴۲} مورد خطاب قرار گرفته، تبرئه می کنند.

ادامه بحث را با طرح دیدگاه تفسیر *المیزان* در باره این روایت، پی می گیریم. علامه طباطبایی رحمته الله علیه طبق روش مألوف خود در مواجهه با روایات، نسبت به این حدیث نیز موضعی کاملاً محتاطانه اتخاذ کرده است. در واقع، بخش هایی از حدیث، با ظاهر آیات و مبانی کلامی ایشان تضاد دارد و علامه هنگام نقل این بخش ها با استدلال هایی از قبیل ضعف سندی، اختلاف متن دو حدیث، مخالفت با مذهب اهل بیت علیهم السلام - که به صورت مستفیض نقل شده - و این که تکمیل معنا در متن، موکول به در تقدیر گرفتن عباراتی غیر از ظاهر قرآن است، روایت را تضعیف می کند.^{۴۳} اما در مواجهه با بخش هایی از این روایت - که با مبانی ایشان سازگار است - برخوردی متفاوت داشته، یا روایت را پذیرفته یا در قبال آن

۴۱. معجم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۲۴۹؛ ج ۳، ص ۳۷۹.

۴۲. عفا الله عنک لم اذنت لهم حتی یتنبئن لک الدین، صدقوا و تعلموا الکاذبین (سوره توبه، آیه ۴۳).

۴۳. المیزان، ج ۱، ص ۱۴۶؛ ج ۸، ص ۲۵۸؛ ج ۱۸، ص ۲۷۱.

سکوت اختیار کرده است.^{۴۴} علامه این رویکرد را حتی در مورد حدیث اباصلت هم اتخاذ کرده و در مورد این روایت هم ایجاد تشکیک می‌کند.^{۴۵}

مشکل دیگر این روایت، عدم استقبال عملی مفسران است؛ مشکلی که گریبان گیر روایت دوم *الکافی* نیز بود و پیش‌تر به آن اشاره شد. غالب مفسران امامیه خود را ملزم ندیده‌اند که حتی سه آیه‌ای را که در متن حدیث به آنها تصریح شده، بر مبنای روایت تفسیر کنند. حداکثر اعتنای آنها به این قاعده، در حد یک راهکار برای توجیه منافات آیه، با عصمت پیامبر بوده است. حتی علی ابن ابراهیم - که بیشترین استفاده را از این قاعده در کارنامه تفسیری خود دارد، ذیل آیات ۴۳ سوره توبه و ۶۵ سوره زمر، به این روایت اشاره‌ای نمی‌کند.^{۴۶} سایر مفسران امامیه نیز به همین ترتیب عمل کرده‌اند.^{۴۷}

روایت عوالی الالی

مضمون روایت اول کتاب *الکافی* - که شرح آن گذشت - در کتاب *عوالی الالی* نیز آمده است؛ با این تفاوت که در این کتاب حدیث به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اسناد داده شده و از نظر الفاظ نیز با متن *الکافی* اختلافاتی دارد:

وروي عنه صلی الله علیه و آله أنه قال: إن القرآن نزل جميعه علي معني إياك أعني واسمعي يا جاره.^{۴۸}

این حدیث، ظاهراً یا در اثر اشتباه، به جای امام صادق علیه السلام، به پیامبر صلی الله علیه و آله منسوب شده و یا بر اساس نقلی که از ابن عباس موجود است، شکل گرفته است. در هر دو صورت، فاقد سندی شناخته شده است و بیشتر به خاطر فاصله زمانی مؤلف اثر تا عهد صدور، هیچ کمکی به تقویت حدیث دوم *الکافی* نمی‌کند.

روایت در منابع اهل سنت

این حدیث در هیچ یک از منابع روایی اهل سنت نیامده است؛ اما از حدود قرن ششم به بعد، ابتدا در کتب متکلمانی نظیر فخر رازی، به نقل از ابن عباس، وارد شده و سپس در منابع دیگر اهل سنت بازتاب یافته است. متکلمان اهل سنت، نظیر ایجی و فخر رازی نیز

۴۴. همان، ج ۷، ص ۲۰۵-۲۰۷؛ ج ۹، ص ۳۰۰؛ ج ۱۱، ص ۲۸۳؛ ج ۱۳، ص ۱۷۹؛ ج ۱۶، ص ۲۲ و...

۴۵. همان، ج ۸، ص ۳۷۸.

۴۶. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۹۳؛ ج ۲، ص ۱۶۰.

۴۷. به عنوان مثال، درباره آیه ۴۳ سوره توبه رک: التبیان، ج ۶، ص ۲۲۶؛ *روض الجنان*، ج ۹، ص ۲۵۸-۲۵۹؛ *متشابه القرآن و مختلفه*، ج ۲، ص ۶؛ *مجمع البیان*، ج ۵، ص ۵۱؛ *الفرقان*، ج ۱۳، ص ۱۱۰-۱۱۶.

۴۸. *عوالی الالی*، ج ۴، ص ۱۱۵.

این نقل را در کتاب های کلامی خود و در بحث تنزیه انبیا، هنگام توجیه برخی از آیاتی که ظاهراً با عصمت پیامبر ﷺ منافات دارند یا به نوعی مستمسک مخالفان عصمت قرار گرفته اند، آورده اند.^{۴۹}

در میان تفاسیر اهل سنت، اما با وجود اشاره به متن آن، هیچ وقت به عنوان روایت از ابن عباس یا شخص دیگری مطرح نشده است. تنها آلوسی، عبارت مشابهی را از ابن عباس نقل کرده، و خود به این مشابهت اشاره کرده است. او در تفسیر آیه ۸۸ سوره قصص، به نقل از ابن عباس می گوید:

خطاب، در ظاهر به پیامبر است و مراد از آیه، اهل دین اوست.

و در ادامه، اضافه می کند که:

این مطلب هم معنای نقلی است که طبرسی از قول ابن عباس گفته که این آیه و امثال آن، از باب ایک اعنی واسمعی یا جارة هستند.^{۵۰}

برای یافتن روزنه ورود این نقل به منابع کلامی اهل سنت، ناچاریم نگاهی به برخی منابع شیعی داشته باشیم؛ منابعی که احتمالاً منشأ اصلی این نسبت بوده اند. نخستین منبع دردسترسی که روایت را به ابن عباس نسبت داده، کتاب *تنزیه الانبیاء*، اثر سید مرتضی، متکلم شهیر امامی است. او ضمن بحث خود در تبیین آیه «وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَنْ أَشْرُكَتَ لِيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»،^{۵۱} می گوید:

در پاسخ به این سؤال مقدر که: چگونه ممکن است این خطاب، متوجه کسی باشد که شرک یا هیچ گناه دیگری جایز نیست از او سربرزند، چنین می گوئیم: آیه ظاهراً خطاب به نبی ﷺ است، اما در اصل متوجه امت ایشان است؛ زیرا از ابن عباس - رضی الله عنه - نقل شده که گفت: قرآن به «ایک اعنی واسمعی یا جارة» نازل شده است.^{۵۲}

البته سید پاسخ دیگری هم در توجیه آیه ذکر کرده است. شیخ طوسی نیز عین همین مطلب را نقل می کند.^{۵۳} ظاهراً پس از این که سید مرتضی این نقل را در کتاب کلامی تأثیرگذار مشهور خود مطرح کرده، متکلمان اهل سنت - که در بحث عصمت پیامبران از اثر

۴۹. موافق، ج ۳، ص ۴۲۵ و ۴۴۷؛ *الاربعین فی اصول الدین*، ج ۲، ص ۱۶۹؛ *عصمة الانبیاء*، ص ۱۴۱.

۵۰. *روح المعانی*، ج ۱۰، ص ۳۳۵.

۵۱. سوره زمر، آیه ۶۵.

۵۲. *تنزیه الانبیاء*، ص ۱۱۹.

۵۳. *النبیان*، ج ۱۰، ص ۲۹.

اوسود برده اند - کلام ایشان را بدون اشاره به مأخذ نقل کرده اند.

اما این پایان سرنوشت این نقل نبوده و برخلاف منابع تفسیری اهل سنت - که استقبال چندانی از نقل فخر و ایچی در نسبت این عبارت به ابن عباس نداشته اند - منابع شیعی بارها این دیدگاه را با اشاره به منابع اهل سنت، به وی نسبت داده اند؛ از جمله صاحب *بحار الانوار* این قول را با استناد به عنوان عام «کتب اهل سنت» با قطعیت، به ابن عباس نسبت داده است.^{۵۴}

تذکر یک نکته ضروری است که اگر این قاعده به ابن عباس منسوب نشود یا در این که او راوی است، شک به وجود بیاید، نتیجه این نیست که قاعده در تفاسیر اهل سنت پذیرفته نبوده یا کاربرد ندارد؛ زیرا «ایاک اعنی...» در هر صورت، قاعده ای ادبی و بلاغی و واقعیتی زبانی محسوب می شود که به کارگرفتن آن نیازمند نقل نیست؛ به خصوص که روایت اول *الکافی*، به نقل از ابن عباس، به یک مسأله کاملاً عام اشاره می کند و تمامی آیات قرآن را در بر می گیرد. بنا بر این، نمی توان از متن آن درباره آیات عتاب - که با قاعده مورد بحث ارتباط مستقیم دارد - قانونی خاص و قطعی استخراج کرد. علاوه بر استفاده مستقیم مفسران اهل سنت از قاعده «ایاک اعنی»، کاربرد غیر مستقیم آن نیز از گذشته ها، بدون استفاده از عنوان قاعده، در میان این گروه رایج بوده است. در متون ایشان بارها با عباراتی مواجه می شویم که ناظر بر همین معناست؛ مثل این جمله: «خطاب با رسول است، اما مراد امت او، یهود، نصارا یا دیگران هستند»،^{۵۵} عبارت «خطاب کنایی» نیز از همین قبیل است.

نتیجه

نتایجی که در پی می آید، حاصل بحث ماست: *طالعات فربغی*
- قاعده «کنایی بودن خطاب» یا، به تعبیر رایج، «ایاک اعنی و اسمعی یا جارة»، قاعده ای زبانی است که در سیره عقلا به کارگرفته می شود. بنا بر این، استفاده از آن، در صورت فراهم شدن تمام شرایط، مانعی ندارد؛ روایاتی هم که بر آن دلالت می کنند، در حکم تأیید و امضای سیره عقلا محسوب می شوند.

- در تأیید این قاعده با دسته ای از روایات روبه روهستیم که بر تطبیق قاعده بر تمامی آیات تأکید دارند. این روایات را می توان اشاره معصومان به جهان شمولی و زمان شمولی

۵۴. ج ۳۴، ص ۳۸۵؛ همچنین به عنوان نمونه، رک: *مجمع البیان*، ج ۷، ص ۴۲۱؛ تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۱۸۹.

۵۵. رک: ابتدای مقاله.

قرآن کریم و پشتوانه نوعی از هدایتگری فرازمانی و فرامکانی قرآن به شمار آورد که بررسی آن خود محتاج مقالتهی دیگر است. بر طبق این احادیث، کتاب الهی را نمی‌توان در حوادث و مخاطبان روزگار نزولش محبوس کرد.

- دسته دوم روایاتی که همراه با لفظ «ایک اعنی و اسمعی یا جارة» در منابع روایی به چشم می‌خورند؛ شامل دو روایتی است که مقصود واقعی تمامی آیات عتاب یا برخی از مصادیق خاص این آیات را نه وجود پیامبر اکرم ﷺ که دیگران می‌دانند. از آنجا که این روایات در مقابل ظاهر قرآن قرار می‌گیرند، نیازمند بررسی دقیق و سندی هستند. با توجه به این که روایت *الکافی* مسند نیست و در روایت *العیون* نیز چهره‌ای مانند علی ابن جهم، به عنوان یک ناصبی، و نیز سایر چهره‌های مجهول، در میان راویان حضور دارند، این روایات قابل استناد نیست و نمی‌توان بر پایه آنها حکمی کلی در باره همه آیات عتاب صادر کرد. علاوه بر مشکل سند، مشکلاتی که در متن این دو روایت وجود دارد، به علاوه تعارض این دو روایت با بعضی روایات دیگر که ذیل آیات عتاب آمده و مخاطب را پیامبر ﷺ دانسته‌اند. اعتبار آنها را تضعیف می‌کند. از این گذشته، سیره مفسران امامیه نشان می‌دهد که ایشان در برخورد با آیات عتاب، خود را ملزم به استفاده از این قاعده ندیده‌اند و تنها به عنوان یک راهکار زبانی، در حل مشکل این دسته آیات، به آن نگریسته‌اند؛ آن هم در شرایطی که راهکارهای دیگر پاسخگو نیست.

کتابنامه

- *الاتقان فی علوم القرآن*، جلال الدین سیوطی، المكتبة الشاملة، بی تا.
- *الاربعین فی اصول الدین*، فخرالدین رازی، قاهره: مكتبة الکلیات الازهریة، ۲۰۰۳ م.
- *الأصفي فی تفسیر القرآن*، ملا محسن فیض کاشانی، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۸ ق.
- *الاعتقادات*، شیخ صدوق، محمد ابن بابویه قمی قم: المؤتمر العالمی للشیخ المفید، ۱۴۱۴ ق.
- *الأمثال*، ابو عبید قاسم بن سلام، المكتبة الشاملة، بی تا.
- *بحار الانوار*، محمد باقر مجلسی، بیروت: الوفاء، ۱۴۰۴ ق.
- *بحر العلوم*، نصر بن محمد بن احمد سمرقندی، بی تا.
- *البرهان فی تفسیر القرآن*، سید هاشم بحرانی، تهران: بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ ق.

- التبیان فی تفسیر القرآن، محمد بن حسن طوسی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- التحریر والتنویر، ابن عاشور، محمد بن طاهر، مؤسسة التاریخ، بی تا.
- تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، تهران: چاپخانه علمی، ۱۳۸۰ ق.
- تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر اسماعیل بن عمرو دمشقی، بیروت: دارالکتب العلمیة منشورات محمد علی بیضون، ۱۴۱۹ ق.
- تفسیر القمی، علی ابن ابراهیم قمی، قم: دارالکتاب، ۱۳۶۷ ش.
- تفسیر شریف لاهیجی، محمد بن علی شریف لاهیجی، تهران: دفتر نشر داد، ۱۳۷۳ ش.
- تفسیر من وحی القرآن، سید محمد حسین فضل الله، بیروت: دارالملاک للطباعة والنشر، ۱۴۱۹ ق.
- تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۴ ش.
- تفسیر نورالثقلین، عبد علی بن جمعه عروسی حویزی، قم: انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ ق.
- تفسیر الصافی، ملا محسن فیض کاشانی، تهران: انتشارات الصدر، ۱۴۱۵ ق.
- التفسیر المنیر فی العقیة والشریعة والمنهج، وهبة بن مصطفى زحیلی، بیروت، دمشق: دارالفکر المعاصر، ۱۴۰۸ ق.
- تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة، سلطان محمد گنابادی، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۸ ق.
- تنزیه الانبیاء، سید مرتضی، قم: الشریف الرضی، ۱۲۵۰ ق.
- جامع البیان فی تفسیر القرآن، ابو جعفر محمد بن جریر طبری، بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۱۲ ق.
- الجامع لأحكام القرآن، محمد بن احمد قرطبی، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۶۴ ش.
- جمهرة الأمثال، ابوهلال العسکری، المكتبة الشاملة، بی تا.
- دلائل الصدق، محمد حسین مظفر، اول، قم: مؤسسة آل البيت، ۱۴۲۲ ق.
- روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، سید محمود آلوسی، تحقیق: عبد الباری عطیه، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ ق.
- روض الجنان وروح الجنان فی تفسیر القرآن، حسین بن علی ابوالفتوح رازی، تحقیق: دکتر محمد جعفر یاحقی و دکتر محمد مهدی ناصح، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ ق.
- شرح اصول الکافی، محمد صالح مازندرانی، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۸۸ ق.

- عصمة الانبياء، فخرالدين رازى، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤٠٩ق.
- العقد الفريد، ابن عبد ربه الاندلسى، المكتبة الشاملة، بى تا.
- عوالى الآلى، ابن ابى جمهور احسائى، قم: انتشارات سيد الشهداء، ١٤٠٥ق.
- عيون اخبار الرضا، شيخ صدوق، محمد ابن بابويه قمى، تهران: نشر جهان، ١٣٧٨ق.
- الفرقان فى تفسير القرآن بالقرآن، محمد صادقى تهرانى، قم: انتشارات فرهنگ اسلامى، ١٣٦٥ش.
- فى ظلال القرآن، سيد قطب، ابن ابراهيم شاذلى، بيروت - قاهره: دارالشروق، ١٤١٢ق.
- الكافى، محمد بن يعقوب كلينى، دارالكتب الاسلامية، ١٣٦٥ش.
- كتاب المواقف، عضد الدين عبد الرحمن بن احمد الايجى، تحقيق: عبد الرحمن عميرة، اول، بيروت: دارالجيل (ش)، ١٩٩٧م.
- لطايف الاشارات، عبد الكريم بن هوازن قشيرى، تحقيق ابراهيم بسيونى، قاهره: الهيئة المصرية العامة للكتاب، بى تا.
- متشابه القرآن ومختلفه، ابن شهر آشوب، محمد بن على مازندرانى، قم: انتشارات بيدار، ١٤١٠ق.
- مجمع البيان فى تفسير القرآن، فضل بن حسن طبرسى، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ١٣٧٢ش.
- مرآة العقول، محمد باقر مجلسى، تحقيق سيد هاشم رسولى محلاتى، دوم، تهران: دارالكتب الاسلامية، ١٤٠٤ق.
- المستقصى فى أمثال العرب، زمخشرى، المكتبة الشاملة، بى تا.
- معالم التنزيل فى تفسير القرآن، حسين بن مسعود بغوى، تحقيق: عبد الرزاق المهدي، بيروت: دار احياء التراث العربى، ١٤٢٠ق.
- معجم رجال الحديث، سيد ابوالقاسم خويى، دراية النور، بى تا.
- المنار، محمد رشيد رضا، قاهره: الهيئة المصرية العامة للكتاب، ١٩٩٠م.
- الميزان فى تفسير القرآن، سيد محمد حسين طباطبايى، قم: دفتر انتشارات اسلامى جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ١٤١٧ق.